

خواهد شد یا چنانکه تحفه گوید درست نیست ، در اینصورت اخیر پس چه میوه و چه تخمی است ؟

و در هر صورت عجب است که فی یومنا هذا این کلمه بمعنی فضله و رجیع طیور استعمال میشود (در طهران اقلان) و گویند فلان مرغ چاغوزه انداخت، یعنی فضله انداخت.
چلیپا :

یعنی صلیب نصاری ، < نظامی > در آخر خسرو و شیرین در وصف کتاب خود گوید:

چراغی بر چلیپائی نه-باده	دری بر فرق دریائی نهاده
چراغ از قبله ترسا جداکن	تودر بردار و دربار ارهاکن
(نظامی)	

چمشکزاک] < قلعة > -] :

ابن بیسی ص ۱۲۰ .

چناشك (= جناشك) :

در حکایت جنگ قابوس با انداءاش در اوایل عودت او بسطانت در سنه ۳۸۸ (بیمینی ۱ : ۳۹۷) یا در حدود این سال برای وقعه بخصوص در تاریخ بیمینی ۲ : ۶ مذکور است : « فانقلبوا [ای اصحاب ابی علی بن حمویه اعداء قابوس] من الفضاء بقبر الداعی الی جانب محمد آباد اتساعاً فی العلوفاً من جهة جناشك » و در شرح گوید : « جناشك بمدالجیم الضعیفة [= چ] فیهنون ثم بعد الالف فیه شین معجده متحرکه بحرکه مختلصة ثم کاف قصبه بین جاجرم و جرجان و خرقان » (شرح بیمینی ۲ : ۶) ،
- « و وافق هذاالتدیر منهم [ای ثورة العسکر علی قابوس] غیبتہ عن جرجان الی المعسکر بجناشك » (بیمینی ۲ : ۱۷۴) .

وقال فی الشرح فی هذاالموضع « فی مرصدالاطلاع فی باب ما اوله الجیم والنون جناشك بالفتح والالف والشین يلتقی عندهما ساکنان و آخره کاف من قلاع جرجان معروفه بالحصانة والعظمة ، وقال صدرالافضل الجیم فیہ غلیظة وهی کالمکسورة و قال

الكرمانى جناشك من نواحي طبرستان وبها القلعة المعروفة وهى من اصحبها هواء واعذبها ماء واخصبها مراداً واكثرها ريوعاً وارتفاعاً .

- و در ص ۱۷۷ گوید در متن : « فتواضعاً [اى قابوس و ابنه منوچهر] على ان ينتقل هو [اى قابوس] الى قلعة جناشك متفرغاً للعبادة حتى يأتیه يقينه فيسلم له نفسه و دينه وان يتفرد الامير منوچهر بتقرير الملك » .

- ابن خلکان بجای قلعه جناشك در ترجمه قابوس همه جا « بعض القلاع » مینویسد .
- ثعالبی در آخر ج ۳ بیهمة اسمی از این قلعه نمی برد، چه در وقت تألیف این موضع از کتاب قابوس هنوز زنده بوده است .

- ابن الاثیر^(*) ۹ : ۹۹ در حوادث سنه ۴۰۳ یعنی سنه قتل قابوس ذکری از جناشك نموده گوید : « واتفقا [اى قابوس و ابنه منوچهر] ان ينتقل هو [اى قابوس] الى قلعة جناشك يتفرغ للعبادة الى ان يأتیه اليقين وينفرد منوچهر بتدبير الملك » .

- ياقوت در باب جيم گوید : « جناشك بالفتح والالف والشين المعجمة يلتقى عندهما ساكنان و آخره كاف من قلاع جرجان و استراباد مشهورة معروفة بالحصانة والعظمة، قال الوزير ابو سعد الابی وهى مستغنية بشهرتها عن الوصف وهى من القلاع التى يقف الغمام دونها و تهطر افئيتها ولا تمطر ذروتها لفوتها شاء الغمام و علوها عن مرتقى السحاب » .

و در تحت سمیران که قلعه بوده است در جبال طارم استطراداً اسمی از جناشك برده است . در نامه که صاحب بیکی از امرای خود که او را بمحاصره قلعه سمیران فرستاده بوده و فتح آن طول کشیده بوده نوشته است در آخر آن نامه می نویسد ،
« ولكى ليس النجم كالشمس ولا القمر كالصبح ولا سميران كجناشك » .

- در معجم الادباء ياقوت ۶ : ۱۵۱ در شرح حال قابوس گوید : « و كان موته فى محبسه (ن : مجلسه) بقلعة جناشك » .

❦ - ابن الاثير در وقایع سنه ۳۸۸ اسمی از جناشك نمی برد چنانکه عتبی و ظهير الدين اسم برده اند .

- نام این قلعه در هیچیک از کتب جغرافی طبع دخویه ندارد مطلقاً و اصلاً ،
- و كذلك در انساب سمعانی هم ندارد ،
- و كذلك در مجلدات ثلثة تاریخ سلجوقیه طبع هوتسما (باستثنای جلد ترکی آن که من ندارم) ندارد ،
- و كذلك در آثار البلاد و تقویم البلدان و نزهة القلوب هیچکدام ندارد ،
- در لسترنج هم نیافتم ،
- و كذلك در ویوین دوسن مارتن نیافتم ،
- در جلد دوم از تواریخ مازندران طبع درن (یعنی تاریخ مابین سنه ۸۸۰-۹۲۰) نیز مذکور نیست ،
- در جلد ۴ هم جز یک موضع که ص ۹۰ باشد که بعداً^(۱) ذکر خواهد شد و منقول از هفت اقلیم است جای دیگری ذکر آن نیست ،
- و كذلك در بستان السیاحه شیروانی ندارد ،
- و كذلك در ج ۴ مرآة البلدان این کلمه در موضع خود مذکور نیست- یعنی اصلاً ندارد ،
- و كذلك در ج ۱ در تحت استرآباد > ندارد ،
- و كذلك در ج ۴ در تحت جرجان، که ماشاءالله اصلاً این کلمه (یعنی جرجان) را اصلاً ندارد ؛
- در هفت اقلیم (بنقل درن از ج ۴ ص ۹۰) > از تواریخ مازندران > در ذیل استرآباد باز بهمان مناسبت حبس و قتل قابوس اسمی از چناشك (نسخه اصلی: خیاشك که درن درست چناشك چاپ کرده است) برده است ؛ و در قلعه چناشك ویرا محبوس ساختند .
- در تاریخ ابن اسفندیار (ترجمه برون ص ۲۳۲-۲۳۳) دو مرتبه اسمی از این قلعه برده > شده < است، باز بهمان مناسبت شورش عسکر قابوس وقتی که او در چناشك بود و

۱- اصل : ورقة ثالثة (۱.۱).

نیز حبس او پس از خلع او در این قلعه ، هیچ چیز تازه دیگری ندارد :

- در تاریخ ظهیرالدین که ج ۱ از مجلدات اربعه تواربخ مازندران طبع درن است مکرر اسم چناشاك برده شده است و همه جا چناشاك باجیم فارسی کما هو الصواب عالی ما ضبطه صدر الافاضل چاپ شده است ، باری در تاریخ ظهیرالدین مذکور شش موضع نام چناشاك ذکر شده است از اینقرار : ص ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۴۰ ، ۲۵۷ ، ۲۶۰ . اما اولی یعنی ص ۱۹۴ در حکایت اوایل عود قابوس است بسلطنت جرجان در حدود سنه ۳۸۸ که تقریباً عین همان واقعه ایست که پیش از این^(۱) از تاریخ یمینی نقل کردیم : « لشکر خصم [یعنی خصم شمس المعالی یعنی ابوعلی بن حمویده] از جانب مشهد [داعی بظاهر جرجان] بسبب قلت زاد بجانب محمد آباد نشستند تا از طرف چناشاك علوفه بدست آورند (ن : آوردند) . اما دومی و سومی یعنی ص ۱۹۷ و ۱۹۸ آن نیز بعینه همان حکایت منقول از یمینی است . یعنی حکایت شورش عساکر بر قابوس وقتی که او « از جرجان بمعسکر چناشاك تحویل کرده بود » (ص ۱۹۷) و بالاخره کار مابین پدر و پسر (یعنی منوچهر بن قابوس) « بدان قرار یافت که شمس المعالی بقلعه چناشاك بنشیند و بعبادت مشغول گردد » . اما موضع چهارم یعنی ص ۲۴۰ در حکایت محاصره تاج الملوك مرداویج است برادر خود را اصفهبد شاه غازی رستم از آل باوند بقلعه دارا و عبارت مبهم و گویا مغلوب است : « اصفهبد شاه غازی پسر تاج الدین تورانشاه ابن زردستان چناشاك را بقلعه [دارا] بنوا داشت ، الخ » ؛ و وقایع متعلق بحدود بعد از سنه ۵۲۱ است و در عهد سنجر است . پس عبارت مبهم و غیر متیقن است صحتش ، از آن بگذریم . اما موضع پنجم یعنی ص ۲۵۷ در عهد سلطان تکش (۵۶۸ - ۵۹۶) و حکومت اصفهبد حسام الدوله اردشیر بن علاء الدوله حسن بن شاه غازی رستم بن علاء الدوله علی بن شهریار بن قارن (حدود ۵۶۷ - ۶۰۲) است یعنی در هر صورت بعد از سنه ۵۶۸ که سال جلوس تکش است ، درین صفحه دو مرتبه ذکر چناشاك شده است و هر دو بمناسبت این واقعه است که تکش قلعه چناشاك را بسراج الدین زردستان نامی داده

بوده است و حسام الدوله اردشیر به حمله زردستان را هلاک نمود. امام‌وضع اخیر و ششم که در ص ۲۶۰ باشد در حکایت جنگ عساکر یکی از امرای تکش امیر موتاش نامی است با عساکر یکی از امرای اردشیر که گوید «لشکر» [یعنی لشکر موتاش] به پایان قلعه چناشک شدند و قلعه را بعهده و میثاق باز ستانند و در ثمان و سبعین و خمسمائه بسیاری آمدند و جمله قصرها را بسوختند، و چون این واقعه بعد از قتل طغرل آخرین سلاجقه عراق است که در سنه ۵۹۰ واقع شد پس تاریخ متن یعنی ۵۷۸ قطعاً غلط است، باید یکی دیگر از سنوات بعد از ۵۹۰ باشد. پس حاصل این شد که قلعه چناشک تا بعد از سنه ۵۹۰ قطعاً موجود بوده است و بعد از این تاریخ دیگر ذکری از خود قلعه نیافتیم ولی خود چناشک یعنی موضع چناشک گویا الان هم موجود باشد چه اولاً در کتاب «سواحل جنوبی بحر خزر» از ملکونوف ص صریحاً ذکر آنرا کرده است و ثانیاً در نقشه ایران تألیف سر تیپ میرزا عبدالرزاق خان مهندس چناشک در کمال صراحت مسطور است عیناً همان جایی که شارح یمینی (ظاهراً از قول صدرالافاضل) در موضع اول ضبط کرده است، یعنی بین جاجرم و جرجان و خرقان. و آنجائی که ملکونوف نیز آنرا انگاشته و نگاشته است نیز عیناً مطابق هم با وصف شارح یمینی و هم با نقشه سر تیپ مذکور است، پس بلاشک موضع قریه چناشک الآن (و بطور قطع تا زمان ملکونوف) موجود بوده است.

باید ان شاء الله قطعاً از آقای اقبال استفسار نمود که از مطلعین اهالی استرآباد تحقیق کنند که آیا امروزه هم همین اسم موجود است یا نه؟

— نام «قلعه چناشک» در قابوس نامه ص ۸۷ بمناسبت حبس قابوس در آن قلعه مسطور است.

|| رجوع بحاشیه من بر مطلع الشمس ۱: ۹۲ که قطعاً چوناش مذکور در آنجا همان چناشک است بقرینه نقشه میرزا عبدالرزاق خان که عین همین نقطه را با دهات قبل و بعدش ذکر کرده و این موضع را که در مطلع الشمس چوناش نوشته در نقشه چناشک نوشته، و از آنجا یعنی از مطلع الشمس معلوم میشود که دیگر فعلاً آبادی از

قلعه چوناش نامانده، ولی آثار قلعه آن باقی است و تنگه نیز هست موسوم به تنگه چوناش و نصه: «قلعه بالای کوه تنگه چوناش واقع در شمال تیلاباد است که حالا خراب و از آثار آن چنین معلوم میشود که مدور بوده است و با سنگ و آجر بنا شده و دو معبر را محارست میکرد: یکی معبر تیلاباد را، دیگر معبری را که از آن پیارسیان قانچی میروند» (مطلع الشمس ۱: ۹۲-۹۳).

| در «مازندران و استرآباد» رابینو:

- «ص ۷۹: مسافت از استرآباد تا آنجا و از آنجا الی جاجرم»

- «ص ۸۳ (سه مرتبه) و ۸۴: قلاع ناشئه چناشک بقول او که گوید یکی از همه مهمتر است،

- «ص ۱۲۹: وصف تفصیلی قری و قصبات آن،

- «ص ۱۳۱ و ۱۴۸ و ۱۶۲: همه مهم و قلیل با اطلاعات ناقص پریشان او.

چنانچه: (۱)

«اگر چنانچه» در کتاب فقه فارسی آقای تقوی (۲) که گوید در حدود سال ۹۰۰ یا اندکی بعد از آن تألیف شده مکرراً استعمال شده است؛ مثلاً در نظایر این عبارت: «پس اگر چنانچه وصیت کرد بثلث اموال خود برای قومی مخصوص...» یا «اگر چنانچه وقف کرد بر مساجد...» و نحو ذلك که خیلی فکر کردم که این «چنانچه» بعد از «اگر» دیگر برای چیست بمن مثل برق الهام شد که این چنانچه ترجمه «مثلاً» است در کلام معمولی فقها: «ولو وقف مثلاً علی قوم مخصوص مثل طلبه العلم او الصدقه جائز» یا «ولو اوصی بثلث ماله مثلاً لقریب کافر بطلت وصيته» و نحو ذلك که اصل این «چنانچه» دارای همان معنی تشبیه بوده است و ترجمه مثلاً و *par exemple* فرانسه بوده است که در این او آخر این معنی ازو منسلخ شده و فقط در معنی شرطیه استعمال کنند و میگویند «اگر چنانچه خودت آمدی فیها و الا نوکرت را بفرست»، «چنانچه اگر آمدی الخ»

۱- این یاد داشت که در دو برگه است یکبار در شماره ۲ سال اول مجله دانشکده

ادبیات (تهران، ۱۳۳۲) چاپ شده است. (۱.۱).

۲- مقصود مرحوم حاج سید نصرالله تقوی است. (۱.۱).

یا حتی در این او اِخْرَادَاتِ شَرْطِ یعنی اگر را هم بکلی حذف میکنند و میگویند: «چنانچه نیامدی تنبیه خواهی شد» و هیئت اخیر بکلی بعقیده من غلط و فاسد و رکیک است و باید از آن اجتناب کرد. و حتی بعضی از ادبای «دیمی» فرقی بزعم خود مانند «چنانچه» و «چنانکه» گذارده‌اند و گویند «چنانچه» مختص شرط و بمعنی اگر است و «چنانکه» برای تشبیه، و حال آنکه در کلام قدما یعنی غیر متأخرین (از قدما و متوسطین) چنانچه و چنانکه را علی السواء بمعنی تشبیه استعمال کرده‌اند و هیچ فرقی بین آن دو نیست یا اگر فرقی هست همانست ظاهراً که گفتیم یعنی «چنانچه» را در ترجمه «مثلاً» و *par exemple* استعمال کرده‌اند و «چنانکه» را در ترجمه کما آن، و اصلاً نمیدانم «چنانچه» در کلام قدمای قدما مثل کلیله و دمنه و نحوه استعمال شده یا نه، باید شواهد استعمال چنانچه و چنانکه بدقت بعد از این جمع آوری شود انشاء الله تعالی. و باید مخصوصاً دید حافظ و سعدی این دو کلمه را یا یکی از آن دو را اصلاً استعمال کرده‌اند؟ و در هر صورت چنانکه و چنانک بدون شبهه ترجمه کما آن است («درست تحت اللفظی «کما» = چونان، و «ان» = که) و گویا چنانکه را بلکه بنحو قطع و یقین قدما خیلی استعمال کرده‌اند و حرف در سر استعمال «چنانچه» است که عجالة قدیمتر از کتاب فقه فارسی مذکور یاد ندارم استعمال کرده باشند آنهم چنانکه گفتیم در ترجمه «مثلاً»، و دو سه موردی که استعمال آن را در کتاب فقه مذکور عجالة دیده‌ام بعد از «اگر» بوده است، باید دید بی «اگر» هم استعمال کرده است یا نه؟

گویا «چونانک» را در کلام قدمای خیلی قدیم (که قطعاً اصل و هیئت قدیمی «چنانکه» است) استعمال کرده‌اند، شواهد آن جمع شود ان شاء الله.

حالا یاد آمد که «چنانکه» را در معنی *comme* و *tel que* سعدی استعمال کرده است گویا بل قطعاً، و گویا گفته است: «چنانکه در نظری در صفت نمی آبی»، یعنی: *comme tu parais en une... telqu'on te voit*. ولی کم کم یاد می‌آید که کلیله «چنانکه» را بسیار مکرر در ترجمه «مثلاً» و «کما» و نحو ذلک استعمال کرده است:

کرده است مانند: این کار را ممکن که بمهملکه افتی چنانک روباه را افتاد (= مثلما وقع للثعلب)، یا اگر کسی فلان کار را کند فلان طور خواهد شد چنانک روباه گند در جواب شیر (= كما قال الثعلب في جواب الاسد)، ونحو ذلك بكثره ظاهراً.

چنته:

(= valise) ترکی باید باشد، زیرا که کتابی باین اسم باملای «چانطه» مطبوع در اسلامبول را هوارت در مقاله ششم از مقالات خود در مجله آسیائی (سال ۱۸۹۱) ص ۵۴ راجع بکتب عربی و فارسی و ترکی مطبوعه در اسلامبول شمرده و به «La Valise» ترجمه کرده.

چنگلوك:

بروزن عنكبوت، آدمی و حیوانات که دست و پای ایشان کج باشد (حاشیه مثنوی).
 خانه تنگ و درون چنگلوك کرده ویران تا کند قصر ملوك
 چنگلوكم چون جنین اندر رحم نه مهه گشتم شده نقلان مهه
 (مثنوی ۳: ۸۳)

و همین کلمه است اصل کلمه عامیانه معمول «چنگلوك»: مثلاً در این عبارت: دست و پاش چنگلوك شده، از سرما چنگلوك کرده نشسته و غیره.

چنگه:

– پادشاهی بوده است که دختران مردم را بزور کشیدی وازاله بکارت کردی و بعد از آن رخصت دادی تا شوهر دهند تا بتفصیلی که در برهان مسطور است برادر دختری لباس زنانه پوشیده در خلوت او را هلاک کرد. (برهان)

مقصود اینست که این تقریباً عین همان افسانه ایست که عرب پیادشاه یثرب الفطیون یا مالک بن العجلان (درست یادم نیست) قبل از اسلام نسبت میدهند.
 – نیز افسانه دیگر از همین قبیل در امامه (یا قوت ۴: ۱۰۲۹).

چنگی (ظاظ) :

(NA چنگی ، GE چنگی ، B حنگی ، C حلی ، D ختلی) .

از امرای مغول که بر مخالفت منکوقاآن متفق شده بودند و بحکم منکوقاآن بیاسا رسیدند،^{۱۴۰ f.} دیگر ذکرش نیامده است در جهانگشای .

مسیو بلوشه گوید چنگگی بمعنی شجاع است و چنگگیز جمع آن است (جامع ص ۲۹۴) ، در هر صورت تصحیح او بچنگی صحیح و مطابق بانسخه GE و تقریباً HA است،

چنگیز :

«و معنی چنگ قوی و سخت باشد و چنگیز جمع آنست، مانند کورخان که لقب پادشاهان بزرگ قراختای بوده یعنی پادشاه قوی و معظم» (جامع طبع برزین ۳ : ۱۲)

|| «بمغولی چینگ مستحکم بود و چنگیزخان جمع آنست و سبب آن بوده که پادشاهان قراختای [را] در آن زمان لقب کورخان میبوده و معنی کورهم مستحکم است و تا وقتی که پادشاه بغایت بزرگ نبودی او را کورخان نگفتندی و بلفظ مغولی چنگیزخان همان معنی دارد لیکن بمبالغت بجهت آنکه جمع است و اطلاق این لفظ چنان است که مثلاً در لغت فارسی شهنشاه» (برزین ۱ : ۲۱۲-۲۱۳) .

|| ولادت او : «چون در زمان چنگیزخان و پدران او منجمان بطریق رصد احتیاط وقت نکرده اند و کورخان نیز روز و ماه اثبات نکرده ساعت و روز ولادت او بتحقیق معلوم نیست.» (جامع التواریخ طبع برزین ۱ : ۱۳۹) .

– «در سال قاقائیل [که سال خوک است ص ۱۳۹] مذکور که سال ولادت چنگیزخان بوده موافق شهرور سنه تسع و اربعین و خمسمائة» (ایضاً ص ۱۴۱) .

– «چون تاریخ چنگیزخان از ابتداء ولادت او که در قاقائیل که سال خوک بوده موافق شهرور تسع و اربعین و خمسمائة که اول آن در ماه ذی القعدة واقع شده» (ایضاً ۱ : ۱۴۳) .

- «جون تاريخ پادشاهان ممالك که از ابتداء قاقائيل که در ابتداء ذى القعدة سنه ۵۴۹ واقع شده تا انتهاء قاقائيل ديگر ...» (ايضاً ۱۴۴) .

- رجوع نیز بجز ۲ ص ۱۵۳ ، ۱۵۴ « در میان سال بوجود آمده » ، .

تاريخ وفات او : برزین ۲ (= XIII) 140 در سال قاقائيل که سال خوک است درمیانه ماه پائیز پانزده روز از ماه گذشته .

- 149/XV پانزدهم روز از ماه پائیز سال خوک و موافق رمضان سنه ۶۲۴ .

- 151/XV : سال خوک در میانه پائیز .

- 152/XV : ۱۴ رمضان ۶۲۴ صندوق او را باردوهای او رسانیدند .

- 177/XV : در سال خوک موافق ۱۴ رمضان سنه ۶۲۴ مرقد او را

باردوهارسانیدند .

رجوع شود نیز بسواد مکتوب جوابیه من باقای پلیو^(۱) در این خصوص، مورخه

۲۶ نوامبر ۱۹۳۸ .

|| املاى فرانسوى معمولى نزد عامه و خاصه فرانسويان Gengis-Khan است

(با دو g و s و تره دونيون) فافهم و پليوهم در كاعدهايش هميشه همين طور مينويسد .

پس توهم در جوابهاى بار همين طور بنويس مطرداً ، ولى در ساير موارد واضح است مختارى كه درست بطرز تلفظ فارسى جنگير خان بنويسى .

چوپان [امير -] :

امير چوپان بن ملك بن تودان بن سدون نويان جيلادوغان بهادر بن سورغان شيره از قوم سلدوس .

نسب نامه امير چوپان معروف نقلاً از جامع التواريخ طبع برزین ج ۱ ص ۲۴۴-

۲۳۲ در اوراق نیم ورقى مسوده مقدمه جهانگشای ، در اوراقى که حاوى ترجمه دو نامه مغولى آرشیو ناسیونال است .

- رجوع شود « نیز بدائرة المعارف اسلام در «سلدوز» ،

- و ابن بطوطه ج ص ،

- و الدرر الكامنة ابن حجر در «چوپان» ،

- و تاریخ ادبیات ایران از برون (بنقل دائرة المعارف اسلام ازو) ،

- و منجم باشی (ایضاً) ، و ابوالغازی (ایضاً) ، و جهان آراء ۴۱۴ .

این دو سه مأخذ اخیر گویا همه او را از قبیله سلدوس می‌شمرند بدون استثنا بدون سوق نسب ، ولی سوق نسب او را کما ذکر نادر صدر این وریقه نقلاً در جامع و دائرة المعارف اسلام بقلم آقای مینورسکی از همان مأخذ یافتیم لاغیر .

- انشاء الله و صاف هم درین فصل در خصوص چوپان بدقت مطالعه شود .

و برای اولاد امیر چوپان علاوه بر حمیب السیر و روضة الصفا رجوع شود بهورث^(۱)

۳ : ۶۱۲ ببعده که بسیار کاملتر از دو کتاب مزبور است .

چو و اش:

رجوع بوریقه بلغار . در فهرست هاراسوویتز «ادبیات شرقی» نمره ۵۸ ص ۲۹

کتابی (گویا قصه یا نثاری) بزبان چو و اش اعلان کرده است .

اینروزها (۲۲ ژوئیه ۱۹۳۴) در «تان» در ضمن احصائیة سکنه روسیه يك میلیون

و پانصد هزار چو و اش شمرده شده بود ، رجوع شود . بقطعة مذکوره در دفتر مخارج .

چهار مقاله [بعضی خصائص] :

- غاك كرمه ص ۹۲ ؛

- کراکش - مکاری ، چاروادار ۹۴ ؛

- خزینه ۹۵ ، ۱۶۲ ؛

۱- مقصود کتاب سه جلدی History of the Mongols

تألیف H. Howorth طبع لندن در سالهای ۱۸۷۶-۱۸۸۸ است . (۱.۱).

یادداشت‌های قزوینی ، ج ۴ - ۷

- ملطفه ۱۰۶ ؛

- زعر = بدخلق ۱۰۹ ؛

- اطلس ، نسیج ، اکسون ، ممزج ، مقراضی ، معدنی ، ملکی ، انواع پارچه‌ها
و جامه‌ها ۱۱۰ ؛

- ایزار ۱۱۱ (ازاره ، هزاره) ؛

- خانه‌وار = مقدار يك خانه ۱۱۱ ؛

- مطرد = علم و رایت ۱۶۶ ؛

- جامگی واجرا ۱۶۹ ؛

- مهر = کیسهٔ مختوم محتوی برهمنی از زر و سیم ۱۷۰ ؛

- برات ۱۷۰ ؛

- خبی و ضمیر ۲۰۶ ؛

- کدخدای و هیلاج ۲۰۷ ؛

- یاره = ایارج ۲۵۱ ؛

- معقد = غلیظ ۲۵۸ ؛

- کوامنخ ، جمع کامنخ معرب کامه ۲۵۸ ؛

- رواصیر ۲۵۸ (نوعی از آش = سوپ) ؛

- انبجیات = مربیات ۲۸۹ ؛

- سحنه = چهره ۲۸۹ ؛

- امیرداد و میرداد ۶۰-۶۱ (مکرر) ؛

- «شوشهٔ زر کشیده ... آنرا اکنون در ایران گلابتون گویند» در يك قاموس

ترکی بفرانسه تألیف بیانکی (ظ) که در تصرف مسیو بلوشه است در تحت قلابدان

[قلابدان] گوید (ظ) که قلابدان رشته‌های طلا و نقره است و بنابراین بقول مسیو هوار

(بنقل بلوشه از او) کلابتون محرف قلابدان است و اکنون نیز جامه که رشته های فلزی طلا یا نقره یا شبیه آن بر روی آن دوخته باشند جامه قلابدوزی، و این عمل را نیز قلابدوزی گویند .

ولی در قاموس هندوستانی بانگلیسی تألیف جان شکپیر در باب کاف مسطور است :

Kalābattān s.m. کلابتون II. و حرف II در اول عبارت علامت

این است که این کلمه (بزعم مصنف) هندوستانی است، والله اعلم بحقیقة الحال^(۱).

چه :

تعلیلیه، یعنی آنکه بمعنی «زیرا که» است که غالباً در عبارات متأخرین فوق العاده بسیار استعمال میشود. در غالب موارد در تفسیر ابوالفتوح بجای این نوع «چه» «چو» نوشته که نمیدانم سهو نساخ است همه جا (و این غریب است، یعنی سهو باین مطردی) یا آنکه فی الحقیقة شاید در قدیم بجای چه تعلیلیه امروزی «چو» میگفته اند و «چه» امروزی غلط مشهور باشد. باید از امروز بعد مراقبت شدیدشود، آیا این چه تعلیلیه در کلام فصحا و قدما یا متوسطین مثل فردوسی و ناصر خسرو و نظامی و سعدی و حافظ و عطار و خواجeh نصیر و گزیده و شمس قیس و عروضی و غیرهم و غیرهم آیا هیچ استعمال شده است؟ و امثله آن بعدی که مزیل هر گونه شك و ارتیانی باشد در ورایات جمع شود، ان شاء الله تعالی .

رجوع > شود - نیز بملاحظه ما بر تفسیر ابوالفتوح ۴ : ۳۰۱ .

|| چه در ذوی العقول :

«این امانت چیست و تو چه بودی» (قابوس نامه، طبع سعید نفیسی ۷۶) .

۱- این قسمت که در ظاهر و ریه مر بوط به «چهارمقاله» نوشته شده بود عیناً نقل

شد و در ذیل «شوشه زر» باین صفحه رجوع داده خواهد شد . (۱.۱)

چیچکتو:

همان طالقان قدما یا خیلی نزدیک بدان است (لسترنج ۴۲۳-۴۲۴ ح).

چیریکوف:

کلنل روسی که در سال ۱۸۴۸-۱۸۵۲ کمیسر (= رئیس کمیسیون) حدود ایران و عثمانی بوده است و در شروع جنگ قرم بروسیه برگشت و قریب چهار سال در حدود مذکور بود و همراه او مسیو غمازف نایب او و سه نفر نقشه بردار بودند که نقشه ایران مغربی اصلش از روی نقشه‌های آنها کشیده شده است. و از طرف انگلیس در آن کمیسیون کلنل ویلیامز که در محاصره قارص خیلی معروف شد و باین مناسبت اسم او را ویلیام دو قارص گذاردند بوده است.

ولی بد بختانه تمامی نوشته‌جات کمیسیون انگلیس لدی الورد بلندن در رودخانه تایمس غرق شده است، لهذا نوشته‌جات کلنل چیریکوف یگانه سندی از آن کمیسیون است. از طرف دولت عثمانی نماینده و مهندس درویش پاشا بوده است و او کتابی در این خصوص نوشته است که آنرا بطور خصوصی در اسلامبول دولت چاپ کرد که بعد بدست سفارت‌های روس و انگلیس افتاد که تمامی مقاصد او از آن کتاب بدست آمد، چنانکه در همه جا مینویسد خط حالیه اینطور است و بعد مینویسد خط قدیم فلان طور بوده است که ما باید آنجاها را تصرف کنیم و از طرف دولت ایران میرزا جعفر خان نامی بوده است که او هم بدولت خود راپورتی پیشنهاد کرده است^(۱) بعد از وفات کلنل چیریکوف مسیو غمازف یادداشتهای او را جمع و نشر کرده است و در آخر آن ترجمه از اصل راپورت میرزا جعفر خان را چاپ کرده است. و علاوه بر آن غمازف کتابی از تالیف خورشید افندی را بروسی ترجمه و چاپ کرده است، و خورشید افندی نایب (منشی) درویش پاشا بوده است و کتاب بسیار عالی در باب حدود ایران و عثمانی تالیف نموده است و در اسلامبول چاپ معمولی علنی شده است و چاپ این دو کتاب بتوسط غمازف در حدود سال ۱۸۷۵ در پترزبورغ بوده است.

۱- مقصود میرزا جعفر خان مشیرالدوله (متوفی در ۱۲۷۹ ق) است. (ا.ا).

چیریکوف گویا در ۱۸۶۰ وفات نموده است. (آقای مینورسکی حضوراً 16.4.33)

چیز :

یکی از معانی معروف آن (که اکنون مهجور است) به معنی مال و اموال و اشیاء گرانبها بوده است . صرح به فولرس در فرهنگ خود و این بیت فردوسی را شاهد آورده است :

[چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز] کجا داستان زد ز گفتار مغز]

که شیرین تر از جان د فرزند و چیز همسانا که چیزی نباشد بنیز

(چاپ مهل ۱ : ۸۳ ، ۱۲۰)

و نگارنده نیز چند شاهد از فردوسی جمع کرده است :

همه خواسته بر شتر بار کرد دل پاک سوی جهاندار کرد

فرستاد نزدیک فرزند چیز زبانی پر از آفرین داشت نیز

(دفتر ادب نمره)

و نیز گوید در حکایت بهرام چوبینه (چاپ بمبئی ج ۴ ص ۵۸) :

همه گنجها در درز آوازه (نام قلعه ایست) بود کجا در جهان نام او تازه بود

ز چیز سیه اوش نخستین کمهر بهر م-ه-ه-ه در نشانده گهر

و نیز گوید (ص ۵۷) :

یکی تخت سیمین فرستاد نیز چو نعلین زرین زهر گونه چیز

هم ایرانیان را فرستاد چیز نبشته بهر شهر منشور نیز

شاهد در موضع دوم است که اصرح است از موضع اول، اگر چه در موضع اول هم قطعاً « چیز » بمعنی اشیاء گرانبهاست بلاشک.

چینستان :

بسیار بسیار مکرر در حدود العالم ، و خیلی قدیمتر از حدود العالم در شعری از
 عبدالرحمن باهلی (که باید تاریخ تقریبی یا تحقیقی عصرش معلوم شود) مذکور است :
 و ان لنا قبرین قبر بلنجبر وقبر بصین استان یالك من قبر
 (ابن الفقیه ۲۸۷)

حرف «ح»

۳۴۶۷

ح

حانیت A (۴) (۱):

CB حانیت ، HD : جانیت ، «ز» ندارد .

نسخ جامع التواریخ^a f. 18 ، s . p . 209 ، حانیت؛ s.p. 113, f. 135^b : حانیت؛

طبع بلوشه : حانیت .

در جغرافی و یوین دوسن مارتین در تحت Svanes (« سونیان » جهانگشای :

« سونیان و ابخاز و حانیت » گوید در وصف ایشان :

Peuple de Caucase central, établi dans le bassin supérieur de
l'Ingour et de la Cezkhlénis - Cykhali, affl. dr. du Rion, etc.

حجّة = document :

یعنی بعین ابن معنی که فعلاً امروزه در ایران بهمان معنی استعمال میشود و من خیال
میکردم عامی است ، فهرست دارالکتب ج ۵ یا ۶ ص (پشتش یادداشت کرده‌ام) .
- دارالسلام نوری ۲ : ۳۸۵ .

حدیث ان اللّٰه یبعث

لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من یجدد لها دینها :

- الجامع الصغیر ج ۱ ص ۴ متن و حاشیه و ص ۳۸۲ متن و حاشیه ،

- و روضات الجنات ص ۵۵۱ در ترجمه کلینی و ص ۷۳۱ در ترجمه فخر رازی و

ص ۱۲۳ در ترجمه آقا محمد باقر بهبهانی که او را ، کلینی را ، از مروجین رأس مائة

۱- نگاه کنید به جانیت در جلد دوم یادداشتهای قزوینی (۱.۱).

ثانی عشر و ثالث عشر می‌شورد .

- رجوع نشود به مکتوب آقای مینورسکی و آمده در 39 . 2 . 23 که می‌گوید جلال‌دوانی [در چه کتابی؟ نگفته‌اند] در حق اوزن حسن «مبعوث المائة التاسعة» اطلاق کرده است .

حذف تاء تأنیث:

38 . 10 . 24، (به مناسبت نوشتن جوینی قصر مسنی بجای قصر مسنأة)

در طی عبارات فارسی از آخر کلمات عربی مختومه بالف مقصورة قبل از تاء تأنیث در فارسی کثیراً مستعمل است :

- مثل «مفاجا» در مفاجاة (قصیده حبسیه خاقانی ۲۱ و غیث‌اللغات) ،

- مجارا در مجاراة (ایضاً ۳۹) ،

- و مبارا در مباراة (گرم خلع و مبارا می‌رود بدین ذکر بخارا می‌رود ،

مثنوی ص) ،

- و مدارا = مداراة (حافظ : با دوستان مروت با دشمنان مدارا ، و نیز در

غیث‌اللغات) ،

- محابا = محاباة (بی محابا بزدندش ، گلستان) ،

- مفاصا ، که ظاهراً مقابوب مضافاً است ، در تعمیر مفاصای حساب یعنی تصفیه

حساب و تفریق حساب که در جامع‌التواریخ نیز استعمال شده است .

- مبالا = مبالاة (غیث‌اللغات) ،

- محاکا = محاکاة () ،

- مواسا = مواساة () ،

- مجازا - مجازاة () ،

- مداوا = مداواة () ، و نیز بسیار مشهور) ،

- معادا = معاداة () ،

- و همین قصر مسنی = قصر مسنّاة (مقدمه جهانگشا ص ۷۳ جلد اول)
نقلاً از «تسلية الاخوان» .

حذف جار و مجرور :

در طی عبارات فارسی در امثال :

- مشترك = (ظ) مشترك فيه ،

- مرغوب = (ظ) مرغوب فيه ،

- مشکوک = (ظ) مشکوک فيه ،

- معتمد (در امثال القاب معتمد الدوله وغيره) = (ظ) معتمد عليه .

حروف الاطلاق :

نبنی مفید راجع بدان استطراداً در شرح رضی صرف در اواخر باب وقف (چاپ
ایران ص ۷۳^b) ،

- و اشاره اجمالی بدان در شرح رضی نحو در اوایل کتاب در فصل راجع به تنوین
(تنوین ترنم) .

و اشاره اجمالی نیز بدان در معنی در باب الف مفرده و واو مفرده و یاء مفرده
(هر دو سه در اواخر باب اول) .

فائدة مهمة: قلما نجد في الشعر القديم [في القوافي] نحو الشجرتي بالتاء وبعدها الصّاة
بل لا يجيء الا بالهاء الساكنة وانما اكثر ذلك في اشعار المولدين* (شرح رضی صرف ص ۷۳^b) .

حساب جمل :

(4 . 8 . 39)

- بستان السیاحه ۴۹ (مختصر و مفید، ولی گویا مختصر از سی فصل یا بیست باب است) .

- و سی فصل، بسیار بسیار شافی کافی مفید با جدولی حاوی طرز نوشتن این حروف (با ده هزار هزار هزار) ص ۲-۳.

- و شرح بیست باب ص ۹-۱۳ (بسیار مشروح و مفصل و شافی و کافی و بسیار مفصل تر از سی فصل، ولی معذک که جدول سی فصل را که بسیار دلکش است این ندارد و نیز اشاره سی فصل بترتیب «ابجد» و «ایقغ» [که امروز هر چه فکر می‌کردم این ترتیب را کجا دیده‌ام یاد نمی‌آید و حالا معلوم می‌شود که لابد اینجا یا در یکی از منقولات از اینجا دیده بوده‌ام] حروف را در شرح بیست باب ندارد، چون جدول مذکور را ندارد و این ترتیب ایقغ نتیجه جدول مذکور است)؛

- شرح نصاب ص ؛

- رجوع شود نیز بدائرة المعارف اسلام ج ۱ ص ۷۰ در تحت عنوان «ابجد» بقام وایل آلمانی (ظ) که بر بدک نیست مقاله مذکور؛

- رجوع نیز بغیات اللغات در «بینات» که چیزی بسیار مختصر از بینات در بر دارد که تاکنون در جای معتمد علمی در این باب چیزی ندیده‌ام؛

- رجوع نیز بکتاب الفهرست ص ۴-۵ که قدری اشاره باصل کلمات ابجد هوز الخ میکند بدون تعرض بمعادل عددی آنها. ولی در ص ۱۰ صریحاً گوید که کندی گفته است که القام (۲۰۱) = نفاع (۲۰۱) = ۲۰۱. در ص ۵ اشاره بترتیب الفبته نیز کرده است؛

- رجوع نیز بکتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزة اصفهانی ص ۱۴ - ۱۵ از نسخه خطی ملکی خودم یعنی کاتب این سطور محمد بن عبدالوهاب قزوینی که تحقیق خوبی در اصل این کلمات دارد، گرچه از اعداد آنها صحبتی مفصل نمی‌کند و فقط می‌گوید «متداوله فی الاعداد النجومیه».

- رجوع شود نیز بادب الكتاب صولی ص ۲۹-۳۱ که چیزی از همین قبیل حمزه دارد، بدون اشاره بارزش عددی این حروف؛

- رجوع شود نیز بتاج العروس در ب ج د که شرح مفصلی در خصوص این کلمات (بدون اشاره بارزش عددی آنها) بدست میدهد با ذکر مآخذ کثیره دیگر از جمله الف باء ابوالحجاج بلوی و مبرد و سیرافی و سیبویه و رضی و سیوطی در مظهر (رجوع شود انشاء الله بآنها) از این مآخذ که من دارم، یعنی رضی و مظهر و بلوی ؛

|| رجوع شود به صبح الاعشی (۴) ؛

- نهاية الارب (۴) ؛

- منقولات از تفهیم در مسائل پاریسیه (ظ) ؛

- آثار الباقیه (۴) ؛

|| ذکر ابجد ، هوز ، کامن ، سعفس ، قرشت در اشعاری از مطیع بن ایاس معاصر منصور و مهدی و متوفی در سنه ۱۶۹ سه ماه از خلافت هادی گذشته (س ۱۱۰) (اغانی ۱۲ : ۱۰۳ - ۱۰۴) .

حسابی :

مرحوم میر محمد حسین خان حسابی اقلای بنحو قدر متیقن تا ۲۲ فوریه ۱۹۲۷ (۱۳۴۵ ظ) در حیات بوده اند ، چه نمره ۱۲ سال چهارم از مجله کتب ایران شهر ص ۷۶۷ حاوی عکسی است از ایشان بمناسبت تبرع ایشان بمبلغ ۱۵ لیره برای مخارج طبع «رسالة» ابن المقفع آقای اقبال و هیچ اسمی از مرحوم شدن در آن تاریخ در آن مجله نیست و اگر چه محال نیست که در همان روزها مرحوم شده بوده و هنوز وقت طبع عکس ایشان خبر بایران شهر نرسیده بوده ، ولی علی ای حال این عکس ایشان در این نمره میرساند که بنحو قطع تاییدی دو ماه اقلای قبل از ۲۲ فوریه ۱۹۲۷ در حیات بوده اند .

|| پس از پیدا کردن و رجوع برسالة شرح حال عبدالله بن المقفع چاپ برلین مورخه ۱۳۰۶ [هجری شمسی و ۱۹۲۷ م] دیدم علاوه بر عکس مرحوم حسابی که در ص ۳ آن رساله چاپ شده است در ص ۴ شرح حال مختصری هم از آن مرحوم دارد و نصح :

« آقای میر محمد حسین خان حسابی پسر مرحوم میرزا علی اصغر خان نصره المملک نو [اد] : مرحوم میرزا محمد حسین وزیر خزانہ در ۱۳۰۶ [هجری قمری] در طهران متولد شده ، جد مشارالیه که میرزا محمد حسین خزانہ باشد اصلاً از قریه آوہ واقعہ در ساوہ < است > و شخصاً در قصبه تفرش متولد شده است . آقای میر محمد حسین خان حسابی پس از تحصیل مقدمات در مدارس ابتدائی بعداً [کذا] وارد مدرسہ علوم سیاسی طهران شده و از آنجا دیپلوم فراغت تحصیل بدست آورده و در کلاس شاگرد اول بوده است . پس از اخذ دیپلوم وارد خدمت وزارت خارجه شده و پس از سه سال و نیم خدمت با حفظ کاریر وارد خدمت وزارت مالیه شده و الی حال در خدمت وزارت مالیه ایران باقی و امروزه بسمت محاسبات وزارت پست و تلگراف و نمایندگی وزارت مالیه در وزارت پست و تلگراف برقرار است . سابقاً در زمان کابینه آقای سید ضیاء الدین طباطبائی بسمت کفالت خزانہ داری کل ایران برقرار شده است . » انتهى (رساله شرح حال ابن المقفع ص ۴) .

حسین میرزا [سلطان - ، ابوالغازی] :

ابن سلطان منصور (میرزا) بن غیاث الدین بایقرا میرزا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان (سلطنت ۸۷۳-۹۱۱) .

- رجوع بمقدمه جهانگشای ۱: فز [که مالک نسخه «آ» از نسخ جهانگشای بوده است و خط او بر پشت آن نسخه هست] ؛

- و بجدول مقابل ص ۲۶۸ از این پول ؛

- و بتاریخ راقم ^b ۹۴ - ^b ۹۶ ؛

- و بحیب السیر ۳: ۳: ۲۰۱ ، ۲۱۵ ، ۲۲۵ . در پشت حبیب السیر در فهرست

فصول و در هامش ۳: ۳: ۲۰۱ سنه جلوس او را در سنه ۸۶۲ نوشته ام و این مسامحه است ،

چه این جلوس او در استرآباد بوده است که هنوز مستقل نبود ، و تاریخ جلوس حقیقی او

همان سنه ۸۷۳ است ، رجوع بهامش حبيب السیر ۳: ۳: ۲۰۱) :

- و جهان آرا ۳: ۴۳۴-۴۳۶ :

- و بهامش ریو ۱: ۱۸۳ :

- و باوآخر مطلع السعدین :

- و بروضة الصفا (ظ) در سنوات ۸۶۱ یا ۸۶۲ و ۸۷۰ بیعد

حضرت خلد الله ملكه :

- شیراز نامه خاص ۸۷۰ .

- گویا در مواهب الهی نیز نظایر این فقره را دارد و گویا در پشتش یادداشت کرده ام.

حکایت :

حکایت آنکسی که روز ولادت خودش بزعم خودش پادشاه میآمده و درست بخاطر داشته که مادرش روز ولادت او روی او جفته ، یعنی ظرف بزرگ چوبی (ظ) مانند «لاوک» و نحوه ، و از گون نهاده بوده . که بسیار مشهور است در ایران و باشخاص مختلف نسبت میدهند و اغلب بنحو مزاح و شوخی و طنز یعنی در مورد کسی که از داشتن چیزهای بسیار بعید المهد از صغر سن خود لاف میزند این حکایت را بعنوان استهزا و سخریه ذکر کنند . در اخبار اصبهان ابونعیم ج ۱ ص ۲۲۵ با یاس بن معاویه [مشهور] نسبت داده است .

|| حکایت بسیار خوشمزه ابونواس و حضرت رضاع ، و اشعار ابونواس که حضرت رضا قبل از آنکه او بخواند میدانست و در نوشته حاضر و آماده داشت ؛ (نظیر حکایت معزی و پسرش و غلامش با انوری تدرجه) (نفایس الفنون ۱: ۱۸۹) .

|| حکایت سوختن نامه های سعایت کنندگان امر را که همین روزها در حق کسی خواندم الآن در ابن خلکان ۲: ۲۴۶ در شرح حال ملک شاه می بینم نسبت بنظام الملک